

ب - گزارش‌هایی از شهرهای ایران و جهان اسلام

دارالسعادة اسلامبول

شکی باقی نماند که ناخوشی طاعون در ازمیر ظهور کرده و شخص یهودی که به این مرض مبتلا شده حرارت بدنش به چهل درجه و نیم و درجه ضربان نبض به صد بیست رسیده است و خواب سنگین و غشیان بر مصاب مستولی گردیده و در ران چپ وی دملها ظاهر شده که بزرگتر آن از بیضه مرغ کوچکتر بوده است و بدین واسطه اجزای حفظ الصحه اجتماع کرده در خارج ازمیر قرنطینه به موعده پنج روز گذاشته‌اند و می‌گویند خانه کسی که تازه بدین مرض مبتلا شده چهل پنجاه قدم از خانه شخص اولین که بدین مرض گرفتار شده بود دور بوده است.

در بلاغات رسمیه انتشار یافته است که پرنس «قوتوهیوقان این» که از خویشاوندان اعلیحضرت امپراطور ژاپون است و به دار السعادة آمده بود، دیروز عازم قصر یلدیز گردیده رسماً شرفیاب حضور سلطانی شد و بعد از این مقابله به «دایره فاخره» رفته، پس



از لختی استراحت، اعلیحضرت سلطانی از پرنس مشارالیه بازدید فرموده‌اند و در این شب در مابین ضیافتی شایان کرده پرنس و همراهانش در آن مدعو بوده‌اند. نظر به دخول سال هشتادویکم ملکه انگلیس، اعلیحضرت سلطان تلگرافی به معظم‌الیها کرده تبریک و تهنیت گفته‌اند چنان‌که در رفع حصار ماوکنج نیز تبریک گفتند.

نظر به آنچه انور باشا که برای مراقبت حرب امریکا و اسپانیا به امریکا فرستاده شده بود نگاشته، قراورهای دولت مشارالیها در جنگ زیاده از کشتی‌های زره پوش به درد می‌خورده‌اند. به همین واسطه دولت عثمانی قصد کرده است که قراووزری از نمره اول ابتیاع نماید تا برقوه بحریه وی بیفزاید، چنان‌که در اصلاح آن سعی بلیغ دارد.

از قبل جراید نوشته بودند که حکومت خیال دارد هشت فروند از کشتی‌های زره پوش خود را به طرح جدید اصلاح کند و اکنون قرار اصلاح آن تمام شد در کشتی‌سازخانه ایتالیا واقع در ژنوه اصلاح گردد و اراده سنیه به وجوب اجرای عمل صادر گردید و اداره نظارت بحریه در خیال تدارک ذوغال است که کشتی‌ها را به محل مخصوص بفرستد.

حکومت عثمانی خواهش کرده است که مسیو تامیری مستشرق شهیر بدارالسعاده بیاید تا برای تأسیس دارالعلومی که عنقریب در اسلامبول تأسیس خواهد گردید شور شود و گمان غالب بر این است که مشارالیه استاد لغات شرقیه این دارالفنون خواهد بود.

اداره راه آهن حجاز می‌خواهد آلات شش لولکوموتیف [لوکوموتیو] ابتیاع کند و با وکلای کارخانجات اروپ مشغول مذاکره است. از این معلوم می‌شود که عنقریب شروع به کشیدن و اتمام راه آهن حجاز خواهد شد.

احوال پرتوریا

نظر به اخباراتی که به تازگی از ترانسوال رسیده معلوم می‌شود که مرکز حکومت عنقریب به واترفالواکر لازم شود، بعد به لیدنبورغ نقل خواهد گردید و حکومت ترانسوال سی و شش صندوق که هر صندوقی شش هزار و پانصد لیره قیمت دارد به هولاند فرستاده است و آنچه وجه نقد فرستاده شده پنج میلیون و هشتصد و پنجاه فرانک است و



رئیس کروجر برای حرکت از شهر بدون ادنی حادثه حاضر است و یک قطار مخصوص برای حرکت آن تعیین شده که هر زمان بخواهد آسان باشد.

خبرنگار روزنامه دلیلی مایل از لورانسو مارکیز به تاریخ ۲۸ شهر گذشته اطلاع می‌دهد که رئیس مشارالیه متکرراً به شهر درآمده و حالت یاسی که به مردم دست داده مشاهده کرده است. خبرنگار مؤکداً می‌گوید که مردم را ترس و واهمه فرو گرفته و کسی در خیال نگاهداری شهر نیست و نمی‌خواهند که عمارات‌شان به ضرب گلوله‌های نارنجک خراب و ویران کرد و لوازم دفاع و مهمات و توپخانه و غیره‌شان را تمام به لیندنبورغ حمل و نقل کرده‌اند و عنقریب پای تخت جدید ترانسوال خواهد بود و اطراف آن قلاع و حصون محکم ساخته‌اند و اوراق متعلق به دواوین تمام بدان جا حمل شده است و در نزد بوئر مهمات و ذخایر و مؤنه بسیار یافت می‌شود. این سوای بارود و آلات صناعیه‌ای است که دارند.

دارالسعاده اسلامبول

روزنامه اقدام می‌گوید خط آهن حرمین الشرفین از راه‌های آهن معمولی تنگ‌تر خواهد بود که عرض آن زیاد از یک متر و پنج سانتیم نخواهد شد.

از اخبار طرابلس معلوم می‌شود قوافلی که هر ساله از این‌جا به جهالت سودان رفته باز مراجعت می‌کنند امسال در تحت محافظه عساکر عثمانی در ذهاب و ایاب هیچ صدمه به ایشان در بین راه نرسیده است.

روزنامه جات خلاصه تقریر دوکتور استگولیس رئیس مجلس الصحیه اسلامبول را در خصوص طاعون نشر داده‌اند، مشارالیه می‌گوید ظهور طاعون در ازمیر پس از ظهور این داء در اسکندریه هیچ استغراب ندارد زیرا ظهور آن در اسکندریه دلیل صریحی است که عنقریب به تمام سواحل دریای مدیترانه سرایت نماید. بعد می‌گوید احسن علاج برای طاعون «یرسن» است و هم‌چنان از این تقریر معلوم می‌شود که به واسطه مواظبت تامه که دربارہ رد دو مریض به طاعون در ازمیر ملحوظ گردیده است مانع از انتشار و توسعه مرض شده است.

در این ماه، گرمای اسلامبول زیاده شده، چندان که سینه تنگ شود و باران هم



مانند سنوات سابقه نباریده است و حکومت در مراعات شئونات صحت جهد تامه دارد خصوصاً بعد از آن که در از میر ناخوشی ظاهر گردیده و خطر حدوث آن نیز در اسلامبول می‌رود.

هندوستان قحط و طاعون

به موجب خبری که از حیدرآباد به ما رسیده معلوم می‌شود بر اهالی هندوستان روز به روز بلایا و رزایا در شدت است خصوصاً در این سنوات اخیره به دو بلا ی بزرگ یعنی قحط و طاعون گرفتار و مردم بیچاره به پیشیزی محتاج‌اند. هر چند این ایام ارباب بر و تقوی از هر جهت برای قحط زدگان وجه اعانه می‌فرستند ولی کجا وجوه اعانه کفایت ملیون قحط زده را بنماید من جمله فقط از مهاجرین داخل هندوستان که این ایام از قحط فرار کرده برای کسب معاش و سدّ جوع به حیدرآباد آمده‌اند زیاده از دویست و پنجاه هزار می‌شود، معلوم است مرگ تلخ است و هر کس را ممکن باشد و بتواند حرکتی نماید می‌خواهد خودش از گرداب بلا خلاص نماید خصوصاً بلانی که مخصوص جان فقرا و ضعفا و بیچارگان است. مسلمانان هند عموماً و اهالی حیدرآباد خصوصاً نهایت از بذل توجهات اعلیحضرت همایون سلطان و رأفت ایشان به جمع‌آوری اعانه برای قحط زده‌گان هند مسرور و مشعوف‌اند، لکن خوبست وجوه اعانه را از صنف آرد و گندم قرار داده، به توسط معتمد مخصوص خودشان به فقرا توزیع شود، زیرا هر روز نغمه جمع‌آوری وجوهات اعانه برای هندوستان از اصحاب مروت و فتوت به گوش می‌رسد، لکن اسمی برای آن نیست.

چنان‌که اهالی آمریکا نیز آن‌چه اعانه به هندوستان فرستاده‌اند همه از جنس غله است، نه پول، زیرا در غله حیف و میل کمتر شود و برای گرسنه زیاده مثر مثر باشد.

دارالسعاده اسلامبول

امپراطور آلمان تلگرافا از اعلیحضرت سلطان به واسطه ارسال شاکر پاشا به برلن که در موقع اعیاد ولیعهد حضور داشته باشد تشکر گفته، اظهار یک جهتی و امتنان نموده است.



سفیر آلمان به مابین رفته و به واسطه محسن‌بک منشی حضور سلطانی به سمع اعلی حضرت‌شان رسانیده است که رغبت امپراطور در خصوص سیبلی که می‌خواهند به تذکار وی در اسلامبول بسازند در این است که ابن سیبیل یا آب انبار دو شیراز خارج داشته باشد و بر اطراف این بنا به لغت ترکی و آلمانی تاریخ آن منقور گردد، مثل سنگی که به یادگار امپراطور در بعلبک نصب نمود.

به مهندسین راه آهن حجاز آلات و ادوات هندسیه که قیمت آن به پانزده هزار غروش معین شده تقسیم کرده‌اند و از تقریر نظارت نافع‌ه مفهوم می‌شود که مستعد است از آلات و ادواتی که در مخزن دارد به قدر قیمت پنجاه هزار غروش بدهد.

روزنامه‌جات می‌نویسند که یکی از زراع ارناود در قرتال، روزی پس از فراغت از شغل برای استراحت در صحرا خفته، غفلتاً بیدار شده ملاحظه می‌کند که چیز نرمی در دهان او فرو می‌رود و فوراً ملتفت می‌شود که مار است و می‌خواهد وی را از این ذهاب مانع شود فقط دم مار به دست او مانده مابقی در دهان او فرو می‌رود. بیچاره فریاد کنان و شیون زنان از محل زرع به قریه مراجعت می‌نماید و ماجرا می‌گوید. بعضی از وی می‌گریزند و برخی در صدد تداوی برآمده، او را به درختی حلق آویز می‌کنند و ظرفی از شیر در مقابل دهان مریض می‌دارند، چون مار بوی شیر می‌شنود سر از دهان وی بیرون می‌آرد یکی از اهل ده می‌خواهد مار را بگیرد که باز سر در دهان مریض فرو می‌برد، تا این که دکتور حکومتی مطلع شده به محل واقعه می‌آید و پس از امتحان معلوم می‌شود که مار در شکم وی است نقداً او را به مریض خانه برده مشغول تداوی هستند.

انجمن راه آهن حجاز قرار گذاشته‌اند که صاحب منصبین عسکری که برای خدمت راه آهن حجاز لازم شود از روی انتخاب شاکر پاشا، مشیر ارکان حرب قبول نمایند.

روزنامه جات می‌گویند مستشرق شهیر مسیو فامبری در جواب سائلی گفته است در دارالفنون که احداث آن در اسلامبول خواهد شد از جمله دروس آن لغت جغتائی و عربی قدیم و جدید فارسی و «سانسکریت» و عبرانی و آشوری خواهد بود و امید است که قصد از تعلیم این لغات نشر مبادی اتحاد اسلامی میانه انبای ترک و فارس و عرب و هند و غیره از بلاد اسلام باشد. و هم از قراری که می‌گویند زبان ثانوی این دارالفنون زبان آلمانی خواهد بود. روزنامه «المؤید» در این مورد می‌گوید خوبست زبان ثانوی را



عربی قرار دهند که قرآن بدان نازل شده و امروز در زبان فارسی و ترکی به منزله زبان لاتینی است در زبان اروپ.

روزنامه «هند سبلات» آلمانی می‌گوید: زبان آلمانی در بلاد عثمانی هر روز در توسعه است و چندان که تجارت‌شان در این بلاد ترقی کنند زبانشان نیز اتساع یابد (و شبهه نیست که نفوذ تجارت در این ایام از نفوذ و شمشیر زیادتر است چنان‌که مادر تحت عنوان مفصل در ثریای سال اول نگاشتیم) و غالب کشورهای بزرگ به واسطه تجارت به دست اروپاویان افتاد.

محمود سری پاشا داماد مرحوم اسماعیل پاشا که از اعضای مجلس شوری اسلامبول است سی لیره به مدرسه صنایع حمیدیه واقعه در بورسه تبرک کرده است و هم‌چنین فاطمه خانم زوجه مشارالیه پنجاه لیره به مدرسه مذکور داده است و هم‌چنین به این مدرسه تحسین پاشا که از اشراف طرابوزان است شصت لیره تقدیم نموده است (برای ابنای ملت ما درسی است).

از بوسنه، چهار صد و شصت نفر مهاجر مسلم وارد اسلامبول گردیده و مقرر شد که ایشان در بورسه توطن نمایند.

اراده سنییه صادر گردید که جمعی از مأمورین گمرک که در مدارس عالییه اسلامبول تحصیل کرده‌اند برای اطلاع بر احوال گمرکهای دول خارجه به ایتالیا و فرانسه و آلمان مسافرت نمایند تا اگر نقصی در گمرک عثمانی باشد بدین واسطه کامل گردد.

از تقریری که قونصول انگلیس در تجارت پورتوغال در قدس شریف داده معلوم می‌شود که عدد صنایع پورتوغال که از قدس خارج می‌شود در سال ۱۸۹۹ به سیصد و سی هزار رسیده که قیمت آنها هفتاد هزار لیره انگلیسی می‌شود و روز به روز اهتمام اهالی در غرس شجر پورتوغال بیشتر می‌شود و دلالت می‌کند که در سالهای آینده این تجارت روز به روز در ازیاد خواهد بود.

قاهره مصر

در اول این هفته در حالتی که مردم منتظر ورود تلگراف قدوم حضرت والا خدیو به لندن و پذیرایی‌های دولت بریتانیه از این ضیف مکرم بودند، ناگاه تلگرافات یومیه



خبر دادند که خدیو در کشتی «اسپوزن» مریض به گلو درد به پورت ویکتوریا وارد گردید و می‌گویند به مرض «دیفتری - خناق» گرفتار است. البته استماع چنین خبری از برای انبای این شهر خیلی صعب و دشوار بود و همه پریشان خاطر بودند که غالب اطفال به مرض دیفتری مصاب شوند با این همه، همه حالتها در غم و غصه بود و دوکتور سیموس که از اطبای مشهور لندن است فوراً از طرف حکومت برای معالجت ایشان به پورت ویکتوریا فرستاده شد و روز دیگر تلگراف رسید که الحمدالله پس از تفحص دوکتور مشارالیه معلوم شد مرض دیفتری نبوده و تعفنی در حلق پیدا شده است که به زودی رفع شود و هر روز رابورت تلگرافی بر استحسان احوال ایشان می‌رسد تا الحمدالله صبح پنجشنبه به سلامت تام به طرف لندن حرکت نمودند و ما در هفته آینده بنا بر روشی که در نگارش اخبار محلیه داریم مختصراً از پذیرایی و مهمانداری خدیو در لندن خواهیم نگاشت.

در این هفته یعنی روز سه شنبه محفل مصری از مکه معظمه بر حسب رسم معتاد به قاهره مراجعت و استقبال شایانی از وی کرده، تشریفاتى که لازم بود به عمل آید.

بغداد ۱۸ جمادى الثانی

مدیر پرورش - اگرچه وقعه ذیل حکایت یک ماه و نیم قبل است، ولی چون راجع حدود ایران است خالی از اهمیت نیست و توقع از مدیر پرورش آن است که این چند مه را در ستون جریده خویش درج نماید و نه چون مدیر حبل‌المتین که در زمان آقای نظم‌الملک که سوار داودیه قافله زوار اردبیلی را زدند و قریب پنجاه شصت نفر را کشتند اموالشان را چاپیدند. این حقیر از در وقایع نگاری در آمدم و ماجرا را به ایشان نوشتم، می‌دانم به چه جهت مصلحت درج آن را ندیدند. حکومت ایران از دو حالت بیرون است یا بر حفظ و حمایت تبعه خویش مقتدر نیست یا بعضی از برای منافع شخص از لم‌هایی که بر تبعه بیچاره علی‌الخصوص در این صفحات که از یهودی‌های ایران نیز یل‌تراند، می‌رود خبر نمی‌دهند. در هر صورت نگاشتن این گونه اخبار که هم‌وطنان را آگاهاند وظیفه روزنامه نگاران است مقدمه به دراز کشید و اصل مقصد ناگفته ماند و این است:

مقتل عشایر ایوان

سومار، زمینی است مسطح که دوازده ساعت طول و نه ساعت عرض اوست. این زمین از سالهای دراز متعلق به عشایر ایوان و در آن از قبیل گندم و پنبه و جو زراعت می‌شود در این ایوان مشیر بغداد به مابین همایونی تلگرافی زد که زمین سومار مال دولت عثمانی است و ایرانیها ضبط کرده‌اند، اراده سنیه صادر شد که عساکر به آن طرف سوق شود و اراضی را به قوه جبریه از تصرف ایرانیها به در آورند. چهار پنج فوج پیاده و استر سوار و توپچی با توپخانه و سایر لوازمات به آن طرف حرکت کردند و به مساعدت عشایر عثمانی و معاضدت اهل مندلیج که قضائی است واقع در حدود غفله از سر حد تجاوز کرده بر سر عشایر بیچاره ریختند و خرمن‌ها را سوزانیدند و جمعی زیاد را از زن و بچه و کسانی که فرصت فرار نیافته بودند را کشتند و اموال‌شان را چاپیدند. بنده در حین ورود این خبر خواستم به اداره بنویسم چون خبر صحیح نبود صبر کردم تا امروز از یکی از ضابطان که اذن گرفته آمده بود پرسیدم مسئله سومار چه طور شد؟ گفت که چنین زدیم و چنان کشتیم، علی‌الخصوص من که پیشرو بودم داخل دره شدم دیدم زنها در آنجا مختفی شده‌اند، سربازها از برای گرفتن زیور آن‌ها گوشها را پاره می‌کردند و دست و پاها را می‌بریدند، نمی‌دانم چه شده که نگارنده پرورش هر هفته از برای تعمیر قلاع بنادر فارس دولت را تحریص می‌کند و با وجود قلاع طبیعی که در این حدود هست از گذاشتن چند نفر قراول و توپ مضایقت دارد و اگر حکومت محلیه اقدامی بکند او را خانه‌نشین می‌کنند. مصدق‌گفته‌ی ما عزل امیر سابق کرمانشاهان است که در هنگامی که عثمانی‌ها قلعه یهودیه را در خاک ایران بنا کردند خراب کرد، او را عزل نمودند.

البته از این معامله عثمانی‌ها که مخالف با قانون دول است متعجب و در شک خواهید ماند آیا دروغ است یا راست یا نگارنه آن دیوانه شده ست ولی به حق موجود عالم آن چه نوشته‌ام عین صدق و صواب است می‌خواهید باور کنید می‌خواهید نکنید بنده حق وطن پرستی به جهای آوردم و عنوان و موضوع را به جناب شما فرستادم بسط و تفضیل آن بسته به قلم منشی پرورش است زیاده بر این مزاحم نمی‌شوم.

محب وطن (الف ۱۰ ج)



اظهار نظر پرورش

به این امضا در این هفته کاغذی از بغداد به اداره رسید. چون مطلب اهمیت داشت به همان مضمون که نگارنده نوشته درج در پرورش رفت. از وضع انشا و تحریر گمان نمی‌رود که مطلب بدین طول و تفصیل دروغ باشد، ولی ما تعجب داریم که چرا آقایان در بعضی مطالب مهمه اسم خویش را از ما مسطور می‌دارند و ما مکرر گفته و نوشته‌ایم کسانی که به اداره مخابره می‌کنند باید نام و لقب‌شان اظهار شود و ما محض اطمینان قلب خود نام و لقب ایشان را خواستاریم.

هم باید دانست مؤسس این روزنامه از نشر پرورش یا ثریا غرضی جز خدمت به دولت و ملت خود ندارد و کمتر از اغراض شخصی صحبت می‌کند و ستونهای ثریا تا نمره بیست و پنج سال دوم و پرورش تا این نمره گواه بر صدق مقال اوست که نه از کسی تعارف قبول می‌کند و نه تملق می‌گوید و در حق گوئی و حق نویسی سینه‌ای فراخ و دلی واسع دارد. از ذکر خیانت اعظم وزراء نترسد و از اظهار جنایت اکبر رجال نیاندیشد. اگرچه خطر بزرگ در آن ملحوظ باشد.

از اظهار این مطالب نه ذکر فضایل مؤسس این جریده است، بلکه شمه‌ای از افکار اوست. در این صورت ظلم است که بعضی اخبار مهم را که از سبک و سیاق نگارش پیداست از طرف محترمین است، بی‌امضا به اداره فرستند که مورد توجه نباشد.

باری خبرنگار مخصوص ما در بغداد چیزی در این خصوص ننوشته و خیلی عجب است در صورت صدق چنین مسئله مهمی را مهمل و مسکوت عنه گذاشته است. در این شبهه نیست که دولت علیه عثمانی امروز با ما از در مهر و حفاظت است و هیئت جامعه اسلامیت نیز چنین اقتضا نماید، ولی بر ما لازم است که حفظ حدود و مقام خویش بکنیم، و چنان‌که نویسنده می‌گوید چرا نباید استحكامات طبیعی سرحد عراق عرب ایران توپ و قراول کافی نداشته باشد؟ زیرا به هر صورت انسان باید خانه خویش را حفاظت کند ولو همسایه او برادر او باشد و باید دید که عثمانیها چه گونه در سرحد رفتار می‌کنند و استحكامات می‌سازند؟ ما نیز به مثل رفتار کنیم که از برادر خود عقب نباشیم.



باد کوبه

۵ جمادی الثانیه - خبرنگار ما به این تاریخ از بادکوبه می‌نویسد که روز پنجشنبه ۲ شهر حال، نصر السلطنه والی ایالت گیلان به اپرا خود (موسی آقا طومانیانس) وارد بادکوبه شده تمام تجار ایرانی و مسلمانهای خارجه دم اسکله ایشان را استقبال نمودند و ایشان نیز از هر یک احوال پرسى نموده با کالسکه مخصوص آقا کربلائى اصلان عاشوراف و برادران رلول اف به مهمانخانه «گراند هتل» رفتند.

از محترمین میرزا عبدالحسین خان مدیر الملک و میرزا صادق خان محتشم الملک و آقا محمد وکیل التجار و ابوالحسن آقا معین التجار و جمعی دیگر از بزرگان و تجار صاحب لقب همراه ایشان بودند که بعضی‌ها را به لقب می‌شناسم ولی اسم‌شان را نمی‌دانم و چون القاب متعدد و مکرر شده ناچار باید لقب هر کس را با اسم نوشت تا اشتباه حاصل نشود، بدین واسطه اسم سایر آقایان از قلم ساقط شد (خوب است بعد از این چون دولت لقب مکرر می‌دهد مضاف‌الیه نیز داشته باشد که بدانند صاحب لقب کیست و او را به اسم بشناسند. بسا اشخاص هستند که شاید انسان با صاحبان آن‌ها خصوصیت دارد، ولی به واسطه خواندن به لقب و نسیا منسیا شدن اسم حقیقی، اسم لقب‌شان اجنبی خوش می‌آید.

حقیقت اگر انسان تصور و قدری تعمق نماید حکایت لقب خیلی مضحکه شده است که شخص اسم قشنگ خویش را ترک کرده، کلمه‌ای مهمل از مضاف و مضاف‌الیه برای خویش اسم قرار دهد و به آن فخر کند، خداوند انشاءالله عقل کافی به ابنای ما ایران بدهد که از این هوسهای واهی آسوده خاطر گردیم.

باری به جمله معترضه از اصل مطلب دور افتادیم ایوم امیر اکرم با برادران رلول اف و عاشور اف تاجران بادکوبه به تماشای معادن نفت رفته و امشب را نیز در کلوب مدعوند. البته از دیدن معادن نفت و بعضی چیزها در بادکوبه که راجع به ترقی مملکت است تجربه کامل برای امیر حاصل خواهد شد و هنگام مراجعت خواهد کوشید که قلمرو حکمرانی ایشان آباد و اهالی آن صاحب ثروت گردند.

از قرار اقوال، همسران امیر از اسلامبول از اعلیحضرت همایونی اجازه گرفته که به «اودسا» رفته از پسرهای خویش که در آن‌جا تحصیل می‌نمایند دیدن نماید و بعد به



تفلیس معاودت نموده در انتظار موکب همایونی باشد تقریباً دو سال متجاوز است که بعضی از حضرات تجار و کسبه اهل ایران متدرجاً عریضه به دیوان‌خانه‌های روسیه داده و مصارف گزاف به خود هموار کرده که تبعه دولت روس کردند و تذکره بیرون آرند بعضی کامیاب شده و برخی هنوز معطلی دارد.

سابق از کار گذاران دولت روس به رعیت خارجه تذکره داده نمی‌شد و تبعیت او را هم قبول نمی‌کردند حالا چه حکمتی اقتضا می‌کند که قبول می‌کنند نمی‌دانم آن قدر هست که هر کس عریضه داد و دو سه نفر شاهد خدانشناس گذراند که من اهل قریه فلان قفقازیه بوده‌ام فوراً بدون درنگ باز تذکره می‌دهند - کجاست وزیر مختار دولت دوست وطن پرستی که در صدد اصلاح این گونه امور برآید یا کسی از ایران برای رفع این نقصانها همتی گمارد و به وسیله‌ای ممانعت کند کسانی را که از سه سال قبل تاکنون متدرجاً از تحت تابعیت ایران بیرون آمده و رعیت روس شده‌اند به اسم و رسم می‌شناسم و اسامی حضرات را به اداره خواهم فرستاد و غالب به همین لحاظ است که در داخل ایران رفته و به اسم تابعیت روس همه نوع هرزگی و شرارتی بکنند و به اسم رعیت خارجه آمال شخصیه از پیش برند. خداوند دیده بینا و عقل و فراستی به بزرگان و رجال ما بدهد که چندان که در بند لقب و درجه و منصب هستند قدری هم در قید اصلاح مملکت باشند.

(پرورش را نیز در این خصوص عقیدتی است در هفته آینده خواهد نوشت).

بوشهر ۲۸ جمادی الاول

خبرنگار مخصوص ما از بوشهر می‌نگارد که دریاپیگی روز ۲۵ شهر فوق به جهت سرکوبی اشرار به طرف تنگستان حرکت نموده، حیدر خان تنگستانی با کمال انقیاد و اطاعت از ایشان استقبال کرده پذیرائی به سزا نموده است. از قراری که در افواه است گویا مکتوبی ناظم التجار به علیخان در خصوص ارتکاب به بعضی فسادها که موجب افتضاح و بد نامی حکومت بنادر گردد نوشته بوده و آن مکتوب به دست افتاده است.

حقیقت، بعضی اشخاص در بوشهر هستند که غالب ایشان علت فساد و بی‌نظمی بنادر می‌شوند و دریاپیگی ناچار شد که از تهران حکم نفی ناظم التجار را صادر نماید و



خوب است در این جا مختصری از اصل قضیه بنویسم. در چند هفته قبل اهالی شورشی در اطراف بالیوز خانه انگلیس نمودند و جمعی با اسلحه به طرف بالیوز کری شلیک کرده چند تیر گلوله به فاصله نیم زرع از سر بالیوز آمده گذشته بود، هرگاه بالیوز کشته شده بود آن هنگامه که امروز در پکن پای تخت چین است ما نیز باید در بنادر فارس به بنیم و سبب این شورش و فتنه نه به واسطه عناد ملتی و مذهبی بوده، بلکه جمعی محض افتضاح و بدنامی دریابییگی حکمران بنادر که امروز حقیقتاً شخصی است غیور و دولتخواه و در این چند سال در بنادر فارس خوب حکومت کرده، این حرکات را اجرا داشتند.

و غالب مردم این حرکت را از اغراض شخصی ناظم التجار می دانند، چنان که در چند وقت قبل که دریابییگی به سرکشی بنادر رفته باز شورشی شد، نزدیک بود رشته انتظام شهر از هم گسیخته شود. در این ضمن حکم طرد ناظم التجار از تهران صادر گردید. دریابییگی به واسطه پاکی طینت از اجرای آن اغماض می کند و اگر این شخص از بوشهر حرکت کند عموم تجار از این حرکت با برکت ممنون و مسرور خواهند شد و دیگر حمال باشی معاون و شریک نخواهند داشت که مال مردم را در گمرک مفقود نماید و هیچ کس جزئت بازپرسی نکند.

فرضاً از حرکات ناظم التجار که خیلی قبیح است این که در چند روز قبل حاجی سید غلامرضای بوشهری را که شخصی است محترم و معمر، گماشتگان ناظم التجار او را کشان کشان به اتاق ناظم التجار می برند و به جرم این که کاروانسرای خویش را به حضرات میمنی اجاره داده در حبس می اندازند که باید دوپست تومان بدهی، عاقبت بعد از یک شبانه روز حبس صد تومان از او می گیرند.

صورت تلگرافی است که مجدد در نفی ناظم التجار رسیده

به تاریخ ۲۵ جمادی الاولی سنه ۱۳۱۸

جناب جلالت مآب امیر الامراء العظام دریابییگی امیر تومان حکمران بنادر فارس زید اقباله ناظم التجار استدعای زیاد کرده تا چند روزی به او مهلت داده شود که بعضی امورات خود را اصلاح کرده آن وقت برود، عجلتاً تا اول ماه به او مهلت داد شد که در بوشهر بماند و بعد برود. اگر واقعاً برای امورات می خواهد بماند غدغن کنید کسی



متعرض او نشود، ولی روز اول ماه حتماً باید حرکت نماید.

(مشیرالدوله)

قاهره مصر

در این هفته جناب میرزا فرج الله مستنصر السلطنه جنرال قونصول و جناب ادیب اریب دکتور میرزا مهدی خان رئیس الحکما مدیر و محرر روزنامه حکمت که برای شرفیابی حضور اعلیحضرت همایونی به اسلامبول رفته بودند به سلامت وارد مصر شدند. نظر به آنچه به ما رسیده اعلیحضرت همایونی در حق مستنصر السلطنه مرحمت مخصوص فرموده، سیصد تومان بر موجب شخصی ایشان افزوده و یک انگشتر الماس به خود معزی الیه، و برحسب استدعای مستنصر السلطنه به میرزا حسین خان قونصول برادر ایشان [نیز] نشان درجه دوم شیر و خورشید و به برادر دیگر ایشان میرزا مصطفی خان نشان درجه سوم شیر و خورشید و به حنا بک طحان مترجم اول جنرالیه نشان درجه دوم شیر و خورشید و به هاشم بک قونصول اسکندریه نشان از درجه دوم و لقب خانی مرحمت شده است.

اما بر ضیف محترم ما دکتور مهدی بک صاحب حکمت نشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل مخصوص آن و لقب خانی و رئیس الحکمایی و انگشتر الماس و پانصد تومان انعام نقد و پانصد تومان مستمری که همه ساله به ایشان و اعقاب ایشان اعطا شود مرحمت شده.

و از طرف دولت عثمانی به مستنصر السلطنه نشان درجه دوم و به حرم ایشان نشان شفقت درجه دوم و به میرزا مهدی خان دوکتور نشان عثمانی از درجه دوم اعطا شده است.

و ما حضرات صاحب نشان و القاب را از صمیم قلب تبریک گفته امیدواریم در ظل رأفت پادشاه دل آگاه و پدر مهربان ما مظفرالدین شاه هر یک به فراخور حال خویش ترقیات شایان خواهند کرد.

بشارت

در این هفته روزنامه در شانزده صحیفه مجلد موسوم به «فلاحت مظفری» از تهران



به اداره رسید، معلوم شد صاحب امتیازات جناب فخیم السلطنه مدیر کل فلاحت ممالک محروسه است و مسیو داشر مدیر و معلم زراعت مقالات مفیده در این فن به اداره جریده مزبور می‌دهد. مندرجات آن، همه در فن فلاحت و زراعت است و بسیار جریده مفیدی است و ما انشاءالله در نمره آتیه یکی از مقالات آن را در پرورش درج خواهیم کرد و طلوع این گونه جراید علمی مفید که در آن تملق از این و از آن نیست بر خیالات ما قوت می‌دهد تا بر استقبال ملت خویش امیدوار باشیم و از خداوند خواستاریم که عدد این گونه جراید را در مملکت ما زیادت نماید و مدیر محترم این روزنامه علمی را توفیق کرامت فرماید که خدمات خویش به نیکوئی به انجام رساند. وکالت آن در قطر مصری به اداره پرورش است و برای نمونه در این هفته به آقایان تجار فرستاده می‌شود، امیدواریم همه قبول خواهند فرمود.

مکتوب انجمن ناصری زرتشتیان کرمان

به اداره پرورش

باشیم عبودیت و رواسم تشکر عرضه می‌داریم : از آنجائی که الله الحمد آفتاب این خاک پاک شرقی از مغرب زوال رسته و به مشرق اقبال پیوسته که هیچ دقیقه از دقایق این دولت ابد مدت قاهره از سجایای رعیت پروری و شیوه مرضیه عدالت گستری فروگذار نکرده، همانا برحسب شمیة جاکر نوازی در این آوان به جهت اقتران از جانب سنی الجوانب حضرت مستطاب امجد اسعد اشرف اکرم اقدس ارفع والا ولیعهد معدلت مهد روحنا فداه دستخط نصفت نمط مبارک، محض سفارش این گروه شاهنشاه دوست به خطاب ایالت علیه کرمان و هم دیگری بنا بر مزیت آمال و آمانی و تبشیر مهاجرین و قاطنین به افتخار و سرافرازی این انجمن خاکسار سپاسگذار مرحمت فرموده‌اند. چون قصد بشارت است به وسیله دیگر جز جراید مقدسه نتوانستیم سپاسگذاری و بشیری خود را عرضه و مجموع را همباز ستایش خویش سازیم.

لهذا نخست از این گونه مکارم ملوکانه ید عجز و انکسار را دراز کرده، با لسان شکر و تعذر از آستان حضرت آفریدگار چنان ملتمس و متضرعیم که تا ابد این دایره باهره دولت ابد مدت قاهره از چشم زخم زمانه مکنون و در ظل پاک یزدان همه به آن مصون



و مأمون باد برب العباد.

ثانیاً افتخار جانی و انتهای امانی جمله هم‌وطنان قریب و بعید را به نوید مکارم و عواطف مندرجه ذیل که خود مداول و آشکار است و اطاعت حکام امر قدر قدرت مبارک را مژده می‌دهم و مژده‌بها جز آن نخواهیم که چون از کثرت ظلم سابقه مهاجرین از وطن مأنوس مفارقت جستند همانا اکنون از فرط معدلت و مکرمت معاودت نموده، محروس باشند و قاطنین را همان خواستار آئیم که همبازی ورزیده بقای این دولت روز افزون را با شمال اقبال پژوهان کردیم. امید که تا گیتی را آبادانی است بنیاد این سلطنت معدلت بنیان آباد و جاویدان باد ایدون باد. ایدون تراج باد. خاکساران سپاس گذار انجمن ناصری زرتشتیان کرمان

دستخط مبارک ولایت عهد

به عنوان ایالت کرمان

جناب جلالت، مآب امیر الامراء العظام حسام الملک امیر تومان حکمران کرمان و بلوچستان - انجمن ناصری زرتشتیان کرمان در طی عریضه‌ای که عرض کرده بودند شرحی از عدم رفاهیت و آسایش و امنیت خاطر خود به عرض رسانیده‌اند که خیلی از مثل آن جناب نوکر دولتخواهی مستبعد به نظر آمد، زیرا که باید آن جناب مخصوصاً این معنی را بداند که جماعت زرتشتیان از قدیم‌الایام صدیق‌ترین طبقه خدمتگذار این دولت ابد قرار و پادشاه پرستی و ولی نعمت دوستی از دیگر طبقات رعایای این دولت جاوید قرار ممتازند و به این حال بر تمام چاکران درگاه فلک اشتباه همایون اعلیٰ فرض و حتم است که به هر نحو و هر طریق ممکن و متصور باشد این جماعت را که خاک ایران وطن مسلم آنهاست، آسوده و مرفه داشته و نگذارند از هیچ جهت بر آنها صعب بگذرد یا دغدغه به خاطر آنها روی دهد، و اینک به صدور این دستخط مقرر می‌فرمائیم که آن جناب از این به بعد با حصول اطلاع از مکنونات خاطر والا می‌باید به مراقبت شخصی و قدغن اکید به مباشرین ولایتی موجبات رفاه و امنیت این طبقه را مهیا داشته، با نهایت اهتمام آنچه را که مایه آزرده‌گی و پریشانی آنهاست موقوف و مرتفع دارد تا همه با کمال فراغ به امر رعیتی خود اشتغال ورزیده، مطمئناً به لوازم دعا گوئی و دوام



عمر و دولت جاوید مدت روزافزون قاهره اشتغال ورزیده در عهده شناسند. فی شهر
ربیع الثانی ۱۳۱۸.

دستخط مرحمت آیت ولایت عهد

به عنوان انجمن ناصری

عالیجاهان، بلند جایگاهان، عقیدت آگاهان، صداقت دستگهان انجمن ناصری کرمان
به خطاب والا سرافراز بوده و بدانند: عریضه‌ای که آن عالیجاهان به حضور والا تقدیم
کرده بودند شرف وصول را نائل آمده به عین عنایت و مرحمت ملحوظ افتاده، خاطر
مرحمت مظاهر از معروضات آن آگاهی آمد. اکنون که چپار در جناح حرکت است،
الطاف و مراحم خود را به صدور این ملفوفه مطاعه شامل و متوجه احوال آن عالیجاهان
داشته مقرر می‌داریم که در حضور والای ما به خوبی مشهور است که آن عالیجاهان از
رعایای خاص و فدویان با اختصاص این دولت روزافزون ابد مناصبند که از عهد سلاطین
کیان تا این اوان سعادت اقتران، هیچ‌وقت شیوه دولتخواهی و پادشاه پرستی را از دست
نداده، در همه حال با خلوص نیت و صدق عقیدت به شرط رعیتی اقدام ورزیده‌اند و
به ترک هیچ دقیقه از دقایق فدویت و ارادت رضا نداده در هر مورد محاسن نیت خود
را جلوه بروز داده‌اند، در این صورت همواره به توجهات خاطر مبارک، تهیه آسایش و
رفاهیت آنان را لازم می‌شماریم و آسودگی و فراغت خاطر آنان را نصب‌العین مرحمت
خود می‌داریم. چنان‌که هم اکنون به موجب دستخط ملفوفه به جناب جلالت مآب امیر
امراء العظام حسام الملک امیر تومان حکمران کرمان و بلوچستان مقرر داشته‌ایم آنچه
را که موجب زحمت آن عالیجاهان باشد متروک داشته، بر طبق منظورات ما موجبات
رفاهیت آن عالیجاهان را فراهم سازد. آن عالیجاهان دستخط مزبور را ابلاغ داشته، مراحم
قلیبه ما را که درباره عموم زرتشتیان مبذول است به آحاد متوقفین کرمان و آن دیگران
که در هندوستانند اطلاع داده، مسئولات خود را همواره به عرض رسانیده و در عهده
شناسند.



نمونه‌ای از تبلیغات تجاری و آگهی‌های روزنامه پرورش است که تحت عنوان «اعلان» در چند شماره آن به چاپ رسیده است.

جالب توجه این که ساعت مورد تبلیغ از کالاهای ساخت هند است و محل فروش آن نیز شهر بمبئی است ولی تبلیغات تجاری آن در یک نشریه فارسی زبان چاپ مصر منتشر شده است.

یاد

اعلان

خدمت صاحبان اهالی هر نقطه ایران عرض می‌شود که هر نوع ساعت طلا و زنجیر ساعت طلا و نقره و غیره از مغازه ذیل بطلبند و وجه آن بفرستند بوجهی احسن و سهل للؤنه در کمال سرعت برای ایشان فرستاده می‌شود و اگر یکی مال کلی بخواهد صدی هفت از اصل قیمت فهرست تخفیف داده می‌شود.

شکل صص ۵۲

ساعت نقره و طلا به انضمام

ساعت نیکل دستکاه لیور

هندوستان - ایران

هندوستان - ایران

نقره طلا نقره طلا

۱۲ روپیه ۱۴ روپیه ونیم

۱۴ روپیه ۴۳ روپیه ۱۶. ۴۶ روپیه

با انضمام پست و ضمانت هفت سال

شکل صص ۵۲

ساعت نقره دستکاه سیلندر

هندوستان - ایران

۱۳ روپیه ۱۵ روپیه

هندوستان طلا به همان اندازه

هندوستان - ایران

۲۵ روپیه ۲۷ روپیه

Rustam Mobed Reshid Erani مغازه رستم معبد رشید ایرانی ساعت ساز

Meadows Street Bombay - India (۲) (امدو استریت نمره ۲) در بمبئی

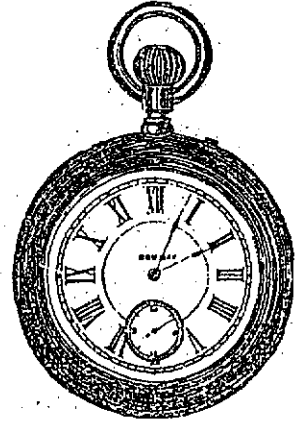


اعلان

خدمت صاحبان اهالی هر قطه ايران عرض ميشود که هر نوع ساعت طلا و زنجير ساعت طلا و نقره و غيره از نمازه ذيل بطلند و وجه ان فرستند بوجهی اجتن و نهيل المونه درکل نمره براي ايشان فرستاده ميشود و اکريکي مال کلی بخواند صدی هفت از اصل قيمت فهرست تخفيف داده ميشود



ساعت نقره و طلا بانضمام چاباری
هندوستان - ايران
نقره طلا نقره طلا
۱۴ روييه ۳، روييه ۱۶، ۶ روييه



ساعت نيکل دستکاه ليور
هندوستان - ايران
۱۲ روييه ۱۴ روييه و نيم
بانضمام پست وضاعت هفت سال



ساعت نقره دستکاه سيلندر
هندوستان - ايران
۱۳ روييه ۱۵ روييه
ساعت طلا بهمان اندازه
هندوستان - ايران
۲۵ روييه ۲۷ روييه

Rustam Mlobed Reshid Erani
(2) Meadows Street
Bombay-India



نمازه رسم معبد رشيد ايراني ساعت ساز
(امدواستريت نمره ۲) در بمبئي



دستخط ایالت کرمان

به عنوان انجمن ناصری

اجزاء انجمن محترم کرمان، دستخط آفتاب نقط مبارک را زیارت نمودم. حق رعیت پروری همین بوده که همه قسم سفارشات از شما مقرر فرمایند. حق من هم در نوکری و خانه‌زادی این است که همه قسم اطاعت نمایم و اسباب آسودگی شما و همه را فراهم بیاورم. پنجم جمادی الاولی ۱۳۱۸ - حسام الملک.

اعلان [درباره چاپ و فروش عکس مظفرالدین شاه]

چون بر هر فردی از افراد ملت شاه‌پرستی واجب و اطاعت پادشاه فرض است خاصه بر افراد ملت ایران که از قدیم به شاه پرستی و پادشاه دوستی معروف و موصوف بوده‌اند در این صورت هر یک در مقام عبودیت و بندگی باید به وظایف مقرر خویشتن رفتار نمایند یعنی آنچه از مقامشان شایسته است در شاه پرستی به منصفه ظهور رسانند که بدیهی است یوسف به کلافی نفروشد ولی فخر و شرف خریدار است که آنچه داشت در سر سودای وی گذاشت.

بنابراین بنده درگاه میرزا عبدالرحیم شیرازی عکاس که نقد عمر عزیز را در صنعت عکاسی تلف کرده و به قدر وسع خویشتن بهره ازان برده خواست به اقتضای وظایف بندگی از روی عکس مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روحنا فداه که اخیراً در اسلامبول در سرای سلطانی و در سفارت خانه ایران گرفته‌اند قطعاتی چند گرفته به ایران و سایر بلدان ارسال دارم.

و نهایت از بخت بد خویشتن متأسفم که چرا این نعمت که عکاسان خارجه را دست داد شامل حال این بنده نشد که به پای بوسی اعلیحضرت همایونی مشرف شده، به گرفتن عکس اعلیحضرت ایشان بلا واسطه سرافرازی و افتخار حاصل نماید.

اکنون عکس اعلیحضرت همایونی را در دو قطعه به همان اندازه که در اسلامبول گرفته‌اند در کمال پاکیزه‌گی در آورده است.

اگرچه با مقوا و آب طلاکاری زیاده از دو تومان پول ایران برای این بنده هر عکس تمام شده، ولی برای این که عموم ملت بتوانند برای شگون و میمنت در خانه خویشتن نگاه دارند قیمت آن یک تومان قرار داده شده و انشاءالله این خدمت مقبول عامه ملت



خواهد بود.

نقداً در این هفته سی قطعه عکس به تبریز به عنوان جناب عمده الاعیان حاجی احمد آقا تاجر کتابفروش در بازار حاجی سید حسین فرستاده شد هر کس طالب باشد به ایشان رجوع نماید و در هفته آینده نیز به طهران و سایر بلاد که اعلان علیحده خواهیم کرد فرستاده می شود.

میرزا عبدالرحیم مصوراتی به مصر

بخارا

«بیری مال مسلمان و چو مالت بیرند!» بانک و فریاد برآری که مسلمانی نیست چند هفته است که در جراید عموماً و گرامی جریده پرورش خصوصاً دو سه صفحه از تلگرافات جواب و سئوال تجار فارس و بوشهر و حکومت‌های محترم دارالخلافه طهران و اصفهان و وزارت خارجه و تجارت پر است و همه جهت قرار داد تازه گمرک است. چون خودم در لباس تجارت هستم و ده دوازده سال در خراسان و اطراف آن مشغول این شغل بوده‌ام، نیکو از ضمیر همکارهای خود یعنی تجار محترم فارس مخبرم و صریح می‌نماید که این همه داد و فریاد تجار فارس سببش چیست و هم زاید الوصف از چرب زبانی و اشتباه کاری این طایفه مقدس محترم متحیر و متأسفم که می‌خواهند اصل درد و لب مقصد را نگفته و مقصود ظالمانه خویش نهفته دارند و فقط خود را در انظار ملل بیگانه مظلوم و معصوم قرار دهند و دولت شفیق رؤف خود را ظالم و جابر قلم دهند (آه از طمع، افسوس از طمع).

مطالعات تلگرافات ایشان و جوابات سنجیده و پخته اعلیحضرت همایونی و حضرت صدارت عظمی و وزراء دربار انسان دولتخواه و شخص شاه پرست را گاهی از حیرت می‌خنداند و زمانی از غیرت می‌گریاند. نگارنده نیز یکی از افراد دولتخواه هستم که روزگaram امروز به خاک روسیه و قلمرو بخارا انداخته و نهایت خجلم که هیچ گونه اعانه مالیه از من به دولت متبوع مفخم خودم نمی‌رسند، با آن‌که به حکم قواعد محکم و ذاکون متین به همان قدری که همه سال متاع از چین وارد خاک ترکستان می‌نماید باید یک و نیم مقابل آن به گمرک خانه آن‌جا گمرک بدهم، اشخاصی از تبعه دولت روسیه هستند



که خدایشان وسعت در کسب داده و هر ساله هر نفری زیاده از مالیات گمرک کل خلیج فارس به دولت خود گمرک می‌دهند و هیچ‌گونه تفرعن و تکبر و توقع و تمنای بی جایی هم از دولت خویش ندارند و ادای حقوق گمرک را یکی از وظایف رعیتی و فرایض عمل خویش می‌دانند. نه بر دولتش هیچ نازشی و نه با عمله گمرکش سازشی است. فلذالک چون مرا امروز امکان آن نیست که به دولت متبوع خود اعانه به مال نمایم اقلأً به قلم و زبان کوتاهی در وظایف خویش نکرده باشم و از شرح عدالت آن پادشاه رؤف نیز به واسطه عجز تحریر معذرت می‌خواهم. فقط برای یادآوری تجار محترم فارس دام اقبالهم مختصری می‌گویم.

فرموده‌اید که باید بزرگ و رئیس ما از مسلمانهای خودمان باشد. از زمان ابتداء سلطنت شاه شهید سعید انار الله برهانه تا پارسال رئیس گمرک مسلمان از خودتان داشتید، شماها را به حقیقت اسلام قسم می‌دهم دولت از شما و رؤسای مسلمان شما جز دزدی و خیانت و برخلاف اوامر جوهر وادخال اسلحه که نه تنها برای دولت بلکه برای عموم ملت مضر بود چه دید؟ البته شماها که مردمان غیور صادقی هستید تصدیق بلا تصور نخواهید کرد. آمدیم بر سر رئیس مسلمان، جز خوش آمد به خارجه و اهانت داخله الحمدلله هیچ هنری از او ندیدید و هیچ وقت رئیس و مرئوس که هر دو مدعی اسلامند به موجب حکم صریح و نص سوره مبارکه جمعه حرمت جمعه را نگاه نداشتید. پس آفرین به این بلجیکی غیر مسلم که حسب الامر پادشاه اسلام که امروز ولی نعمت اوست، چشم از یکشنبه خویش پوشیده، حفظ مقام مسلمانان را می‌کند و حسب الامر دولت سوختن [سوزاندن] صندوقهای جوهر قرمز را واجب می‌داند. با آن که شماها مسلمانید و پنجاه سال است به شما غدغن می‌شود که جوهر قرمز متاع ملت را خراب می‌کند داخل نکنید، کی گوش دادید؟ و هی آوردید و تیشه بر ریشه خویش زدید و از جهالت بر خود رحم نکردید. رئیس مسلمان شما در گمرک که چشمش به یکی از خارجه می‌افتد از ترس بر خود می‌پیچد و بی‌خود می‌شود، لکن این بلجیکی، محض حفظ مقام خویش و صداقت در نوکری با تبعه خارجه که هم دینش هستند سروکله می‌زند و به قسمی که مسلمانها او را بالای بام می‌بردند، او کم کم دارد پائین می‌آورد. باز همین بلجیکی است که آقا مصطفی نواب را محض آن که



خیانت به دولت کرد با مستر هود هم‌دین خود فوراً از گمرک اخراج می‌کند. پس معلوم می‌شود شما راضی نیستید گمرک ایران منظم و ابواب خیانت مسدود گردد. گذشته بر این از کجا معلوم شد تجار محترم آذربایجان و خراسان و رشت و مازندران و عراق و اصفهان در تدین و غیرت و تجارت از شما کمتر باشند؟ آن‌ها که همه این قرار داد را قبول نمودند، پس شما چه حرف دارید.

امتیازی که در این مسئله شماها به هم رسانیدید این است آن‌ها دولتخواهی و شاه پرستی خود را مشهود نمودند و شما معدوم. به قول خود شما دولت از دویست هزار تومان شش هزار تومان گمرک می‌گیرد، لهذا خرج تاجر بیرون نمی‌آید و این بسیار ناگوار طبع عالی است. پس قدم رنجه فرموده تشریف بیاورید بخارا تا از دویست هزار تومان سیصد هزار تومان از شما گمرک بگیرند و نفس هم نتوانید بکشید.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم که تو آزرده شوی ورنه سخن بسیار است.

محمد اسمیل مازندرانی شهره به کشمیری

کاظمین

خبرنگار مخصوص ما از کاظمین می‌نگارد که این اوقات موسم زیارت زوار است و بازار خرید و فروش ثقلب به صوابدید نصرالله بک نایب کاظمین خیلی رواج دارد، خصوصاً اگر زوار بیچاره مریض یا میت باشد. امیدواریم خداوند انصاف به خانجی و نایب کاظمین بدهد. اگرچه می‌دانیم اگر آقای مشاورالملک اطلاع از این گونه تقلبات بیابند این گونه سنگها را از جلو پای مسلمین برمی‌دارند، ولی مثلی است مشهور: «دزد ناگرفته پادشاه است.» خانجی‌های کاظمین با نایب، حکم قطع الطریق دارند.

وصف حال نصرالله بک نائب کاظمین و شرح تعدیاتش از این قرار است: در سفر اول مشاور الملک که ملقب به مشیرالوزاره بود نصرالله معهود در مصیب یک منزلی کربلا نایب بود. شخصی از زوار برای استحمام در شط مصیب داخل شده پس از تن شوئی از آب بیرون شده لباس می‌پوشد و پول همیان کمر خود را می‌شمارد، نصرالله از دور تماشا می‌کند و بعد از صاحب پول ادعای ده یک می‌نماید. او می‌گوید از برای چه ده یک بدهم؟ نصرالله قدری به او فحش داده بعد می‌گوید تو در کنار شط عریان شده رُخوت



خود را بی صاحب می گذاری، هرگاه عربی پول تو را برده بود آن وقت نزد من می آمدی و شکایت می کردی، من ناچار بودم به امین مدیریت رجوع کنم، بعد از زحمات بسیار اگر پول تو را وصول می کردم ده یک به من می دادی. اکنون نه از تو شکایت و نه از من زحمت! زوار بیچاره از ترس ده یک پول را می دهد و پس از مراجعت به بغداد تفصیل را به جناب مشیرالوزراء می گوید. بعد از احضار مدعی الیه و صدق قول مدعی نصرالله را از نیابت خلع کرده آواره ولایات ایران می شود. اکنون جای تعجب است این همان میرزا محمود خان است که در یازده سال قبل کار پرداز بود و نصرالله را محض تعدی آواره و طرد نمود و این نصرالله همان نصرالله قدیم است. چه گونه باید او را در کاظمین که ضلع بغداد است نیابت بدهند و حال آن که نایب نماینده کارپرداز است، چنان که کارپرداز نماینده دولت است. خدا به فریاد زوار برسد. ای کاش تمام مأمورین وزارت خارجه مانند آقای مستنصرالسلطنه و آقای مشاور الملک بودند. هر چند می دانم این آرزوها را باید به گور برد. فی الواقع عموم ابنای ایرانی مجاور خاک عثمانی مثل این دو مأمور نجیب خدا ترس کمتر دیده اند.

بیست و هشتم ماه گذشته نامق پاشا والی بغداد به جهت زیارت به کاظمین مشرف شده، صحن کاظمین که در هفده سال قبل به پول مرحوم فرهاد میرزا معتمد الدوله و سرپرستی مرحوم حاجی عبدالهادی استر آبادی ساخته شده است هزاره های آن خراب شده محتاج مرمت است. نامق پاشا پس از ملاحظه از شیخ عبدالحمید کلید دار متولی باشی سؤال می کند که چرا صحن مرمت نمی کنی؟ شیخ می گوید پول حاضر است لکن محتاج به اجازه و اذن اوقاف است. والی وعده می دهد که اجازه حاصل نماید.

کراراً نوشته ام که حاجی علی آقا تاجر تبریزی می خواهد در کاظمین که نقطه مقابل بغداد است، می خواهد مریضخانه بنا نماید، ولی لازم است که سایر تجار و ارباب تمول نیز با خیالات ایشان همراهی کرده بلکه برای زوار بیچاره مریضخانه در این صفحات تشکیل شود. خواهشمندم چیزی در فواید مریضخانه و ثواب آن در روزنامه بنگارید بلکه ارباب خیر بر سر غیرت آیند و این کار که ثواب دنیا و آخرت دارد، به خوبی به انجام رسد.



کاظمین

چندگاه قبل مختصر شرحی از تعدیات نصرالله نایب کاظمین به زوار نوشته بودم. مشاور الملک کاربرد از حالیه پس از اطلاع از ظلم و تعدیات مشارالیه روز جمعه غره شهر حال در خانه حاجی صالح رئیس التجار استرآبادی نصرالله را سیاست نموده، و او را از مداخله در امور زوار منع داشتند. فی الواقع تشکر از دعای بقای این کاربرد از بر ماها عموم اهالی ایران ساکن عراق عرب فرض است.

شب دوم شهر رجب آقا میرزا اسمعیل سلماسی که سلمان عصر بود دنیای فانی را وداع کرده به عالم باقی شتافت.

چند نفر از زوار در راه کربلا مبتلا به قطاع الطریق شده، آنچه داشتند به غارت بردند و در این حادثه چهار نفر مقتول و شش نفر مجروح گشتند. تاکنون قاتل و جراح و سارق به دست نیامده است، اگرچه به دست هم بیاید فایده‌ای به حال ما ایرانیها ندارد، چرا که نه پشت داریم و نه مشت. اگر این فقره در حق رعایای اولی یا انگلیس شده بود آن وقت معلوم حال والی بغداد می‌شد که چه باید نماید و در ریاست و ولایت خود چه‌گونه باید طرق را امن نماید، چون ایرانی بودند به قول عربهای بغداد «ما یخالف» و به قول مصریها «مالش» این‌ها عجم و بی‌صاحبند احدی مواخذه نخواهد نمود.

صحن کاظمین از زمانی که مرحوم فرهاد میرزای معتمدالدوله ساخته تا امروزه هیچ تعمیر نشده بود و خیلی مرمت نیاز داشت و همه هزاره‌های دور صحن ریخته بود و از طرف نظارت اوقاف اذن مرمت نمی‌دادند. از حسن سلوک مشاورالملک و حاجی صالح رئیس التجار استرآبادی حال اجازه داده مشغول تعمیر هستند.

کردستان

به حمدالله ایالت کردستان از توجهات احتشام السلطنه در نهایت انتظام است و مبشر دیوان پیش‌کار به رتق و فتق امورات ولایتی و وصول و ایصال مالیات اشتغال دارد و برعکس سنوات سابقه از حسن مراقبات نصیر دیوان سرحد «هو بانو» و خور خوره امن است و امسال رفتار نصیر دیوان موجب خوش وقتی خاطر ایالت گردیده است و غله و ارزاق نیز در این ولایت وافر و ارزان است.



محمدخان پسر یونس خان حکمران قصبه «بان» که همیشه اوقات فی مابین مشارالیه و خوانین قصبه مزبوره نزاع و جدال است و همیشه با یکدیگر تاخت و تاز نموده هر کدام غالب آمدند حکومت را تصرف می کردند، ایالت هم ناچار حمایت از طرف غالب کرده و خلعت و فرمان حکومت آن جوارا برای او می فرستاد و احدی از حکام در صدد منع حرکات وحشیانه آن ها بر نمی آمدند.

در چهار ماه قبل به معمول سنوات سابقه محمدخان پسر یونس خان با جماعت «پشتوری» به طرف بانه تاخت نموده، محض وصول این خبر ایالت استعداد کامل از سوار و سرباز برای نایب الحکومه آن جا فرستاده، با جمعیت طرف مقابل مقابلی نموده، محمد خان فراری و چند نفر از کسانش مقتول و عثمان آقای پشت وری اسیر گردید. باز چند روز قبل مجدداً محمد خان با جمعیت پشت وری و مگری غفلتا با چهار هزار سواره و پیاده به قصبه بانه وارد می شوند، اهالی مراتب را کاملاً به ایالت اطلاع داده، فوراً ایالت به اطراف احکام حشد جنود صادر کرده و ناظم الایاله پسر ارشد مبشر دیوان پیشکار را با توب های کوهی روانه بانه می نمایند، محمد خان کار را سخت دیده فرار می کند.

مجدد به تمام اطراف احکام سخت از طرف احتشام السلطنه صادر شد که هر جا محمد خان و اعوان او را یافتند دستگیر تا من بعد این گونه اغتشاش کاریها نشود. در این اوقات از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی و تصویب احتشام السلطنه به آقای معین الاسلام یک حلقه انگکشر الماس مرحمت شده است.

وقایع نگار

قزوین

خبرنگار مخصوص ما می گوید شرحی که در نمره چهارده از راه داری ساوه نوشته بودید ملاحظه شد و امیدواریم تأثیر نیکو بخشد. این روزها تجار قزوین این فقره را دنبال کرده تلگرافات متعدد به طهران نموده اند و امیدواریم که رفع بشود. چنین معلوم می شود که دولت اصلاً از احداث این گمرک خانه اطلاع نداشته است و از این تعدی بی خبر بوده و گمرک خیالی در این مدت از حضرات جمال و مکاری گمرک می گرفته است و تمام ضرر آن به تجار بیچاره خورده است، من جمله از کیسه تنباکو که در قزوین سیصد



دینار الی دو عباسی می‌گیرند، در راه ساوه هفتصد دینار می‌داده‌اند. زمان حرکت موبک همایونی به فرنگستان حضرات تجار عریضه در این باب نموده، در صدد صدور دست خط بودند که چون سابق چنین گمرکی نبوده موقوف شود و اول به اسم راه داری بوده بعد گمرک برقرار کرده‌اند و به قدر پنج مقابل گمرک قزوین از هر باری می‌گیرند. حال امید است که به کلی رفع شود.

رشت

خبرنگار مخصوص ما از رشت می‌نگارد که در گوشه سبزه میدان مسیو کابینه نامی از تبعه روس دکان آهنگری داشته و در نزد او دو نفر کارگر روس بوده‌اند و نیز یک نفر روسی فرارا به گیلان آمده و از عدم بضاعت و شغل ناچار در پیش حاجی آقا محمد مجتهد به شرف اسلام نایل گشته و در منزل حاجی آقا محمد مانده، بعد به چه جهت معلوم نیست از منزل ایشان بیرون آمده ویلان و سرگردان بوده و در رشت اقامت داشته است.

ایضا یک نفر ابراهیم نام لکنندی داغستانی مدت دو سال در اداره راه شوسه قزوین و انزلی مستخدم بوده و پس از اتمام راه چندی در نزد عبدالصمد خان تاجر باشی روس کالسکه‌چی و بعد ترک خدمت کرده بیکار و بی‌عار در رشت گذران می‌کرده است.

این چهار نفر که شرح حالشان به طریق اجمال ذکر شد به دکان آهنگری جمع شده مشغول عرق خوردن می‌شوند تا آن‌که پنج ساعت از شب می‌گذرد، چون در کلیه بلاد و امصار ایران خارجه را امتیازی مخصوص است و در هر وقت شب از هر کجا بیایند و به هر کجا بروند کسی متعرض حال آن‌ها نمی‌شود، حضرات به اتفاق برخواسته برای گردش به طرف قرا و خانه بوسارکه در طرف ساحل واقع است می‌رفته‌اند. با این همه چون ایالت کبری در رشت نبودند و استقبال رفته‌اند منتصر نظام فراشباشی دقت تامه در نظم شهر دارد و پنج نفر قراول شب با روسها برخورد از دور صدا می‌زنند «کَلْنُ کِدْنُ کیم؟» حضرات به واسطه این که تبعه خارجه هستند اعتنا نکرده به حضرات فحش می‌دهند. حبیب نامی فراش حمیت کرده می‌گوید این جرئت از کجا آمد که به پولیس حکومت که صاحب منصب همراه اوست فحش می‌دهید؟ یکی از روسها شش لولی به



طرف حبیب خالی می کند از قضاتیر خطا می نماید. پس خنجر کشیده بر شکم حبیب فرو می برد، زدن همان و مردن همان.

قراولان پس افتادن حبیب حضرات را تعاقب می کنند. ابراهیم لکندی به دو نفر از فراش ها زخم زده ایشان را از پای در آورده و خود فرار می نماید و عبدالله نام جدید الاسلام گرفتار می شود. فوراً بقیه فراشها مراتب را به سمع مستنصر نظام می رسانند، او با کمال تعجیل با چندین نفر فراش به سر نعلها حاضر می شود و به واسطه ظلمت لیل گرفتاری سایرین ممکن نمی شود.

صبح این حادثه موحش در شهر شیوع پیدا کرده زن مرد و بچه بر در دار الحکومه اجتماع کرده از هر دهانی آوازی بیرون می آمد، و برای مترجمی میرزا حبیب الله خان رئیس مدرسه وطن را احضار کرده، پس از استنطاق مراتب مفصله فوق معلوم و مفهوم می گردد. عصر باز میرزا حبیب الله خان را به کارپردازی که در آنجا منتظم دیوان نایب الحکومه و میرزا عبدالله خان نواب مترجم قونسولگری و عبدالصمد خان تاجر باشی روس و مستنصر نظام حضور داشتند حاضر می کنند و آن دو نفر آهنگر را استنطاق کردند. نتیجه این شد که مقتولین را ابراهیم لکندی کشته است و آن ها هیچ یک دست درازی نکرده اند. قریب ظهر نعلش کشتگان را مستنصر نظام از مالیه خود دفن و کفن کرده به بازماندگان آن ها نیز جایزه و بخشش داد که ساکت شدند تا امیر اکرم در سلخ بیاید.

خبرنگار ما در مکتوب دیگر خودش به تاریخ چهارم رجب می گوید امیر اکرم در سلخ جمادی الثانی از بادکوبه مراجعت کرد و عبدالله قاتل را که شرحش در هفته گذشته نوشته شد در ملا عام خفه کردند و ابراهیم نام گرجی که بنده سهواً لکزی فهمیده بودم و بعد معلوم شد اسمش الکسان و از طایفه گرجی بوده در منجیل گرفتار و تحت الحفظ به رشت آوردند، او را نیز طناب انداختند. تمام اهالی از این داد پروری امیر اکرم شاکر و دعاگو هستند.

نیز روز دوم ماه رجب که روز ورود موکب همایون شاهنشاهی به سر حد ایران بود، جشنی بزرگ امیر اکرم نصرالسلطنه در رشت گرفته و مردم همه شادمانی و فرح می کردند که پادشاه تاجدار ایشان به سلامت به سر حد کشور خویش اجلال نزول فرموده. شاگردان مدرسه شرافت که به همت شخص امیر اکرم تأسیس شده است، برای سلام



حاضر بودند و شاگردان مدرسه وطن نیز حضور داشتند.

شاهزاده جلال السلطان فرزند رکن الدوله فرمان‌فرمای ایالت خراسان که به استقبال اعلیحضرت همایونی به باد کوبه رفته بودند پس از درک شرفیابی مورد مراجع ملوکانه آمده، ایشان را به یک حلقه انگشتر برلیان سرافراز فرمودند و عبور از رشت به طرف طهران می‌رفتند غفلتاً به مدرسه وطن تشریف برده پس از امتحان پنجاه تومان انعام به مدرسه دادند. و هم در این مجلس مدیرالملک نیز پنجاه تومان به مدرسه اعانت و همراهی فرمودند، خداوند همیشه ارباب خیر و برکت را عمر دهد که احیای نفوس می‌کنند و نام نیک از خود در عالم می‌گذارند.

دار الامان کرمان

از قراری که خیرنگار ما از کرمان می‌نگارد معلوم است کرمان در عهد حکمرانی حسام الملک امیر تومان واقعاً دارالامان گردیده است. من جمله می‌نویسد اهالی از این مرحمت بیکران شاهنشاهی که جناب حسام الملک را به مملکت کرمان و بلوچستان ولایت داده‌اند هر چه سجده شکر به جای آرند کم است و حسام الملک از روز ورود به کرمان تاکنون همه در جبران شکسته‌های دیگران و اصلاح ظلم و تعدی گذشتگان است.

چنان‌که مقرر داشته هر روز پانصد نفر مساکین و فقرای ناقص العضو را از مالیه خویش نان می‌دهد و سادات و گدایان سالم را لباس و مواجب داده، کوچه و خیابان‌ها و اطراف ارک دولتی را که از ایام خالیه اسم تمیزی نشینده، پاکیزه و جاروب کنند.

چون از بلوکات اطراف عارضین زیاد از دست بعضی از ضباط به کرمان آمده است و شکایت دارند که به ایشان از روی عدل رفتار نمی‌شود، حسام الملک قصد فرموده که در دهم این ماه جمادی الاول سرکشی به بلوکات برای دادرسی اهالی به نفسه نماید و هنگام رجعت موکب همایونی به دارالخلافه برای تهیه جشن و تدارک آتشبازی به کرمان مراجعت نماید.

از قرار مکتوبی که از یزد نوشته‌اند نوزده ربیع الاول شخص فرنگی از اهل انگلستان مقیم امریکا جانس ملکم نام که به عزم سیاحت به ایران آمده از یزد به طرف کرمان حرکت کرده است و این شخص با لباس درویشی و مجرد و پیاده مسافرت می‌کند و



اکنون سه روز است «مجز سائیکس» قونصول انگلیس مقیم کرمان قاطر و نوکر مخصوص به استقبال او فرستاده است. معلوم نیست این شخص حقیقتاً کیست و مقصودش از این مسافرت به این لباس چیست؟ البته یا صاحب منصب عسکری است یا صاحب نفوذ کشوری و مسلم به این لباس گردش کردن بهتر می‌تواند از امورات داخله ما سر رشته به دست آرد و احادیث صحیح محض ارمغان به مملکت خویش برد. چنان‌که این همه اخبار نیک و زشت که از ما در اروپا منتشر شده به واسطه همین گونه سیاحین عاقل مدبر است که در خاک پاک ما به لباسهای مختلف بر حسب اقتضای زمان سیاحت کرده‌اند.

واقعاً نهایت تعجب است که ایرانیان بدون جهت تعصب انگلیس و روس را کشیده بدین واسطه عناد ورزیده با یکدیگر کدورت می‌کنند، همان حکایت شجاعت «لندهورین سعدان» و «محمد شیرزاد» اسکندر نامه شده است که مشدیها در سران قمه و قداره می‌کشند، یکی نیست که بگوید بیچارگان فلک زده! مشغول ترقی مملکت خود باشید، شما را به روس و انگلیس چه. برحسب مصلحت روزگار باید با همه بی‌کسان راه رفت و کلاه خویش را دو دسته نگاه داشت که غفلتاً نریابند و ما بی‌کلاه مانیم.

چندی قبل زرتشتیان ساکن کرمان تلگرافی به توسط انجمن ناصری زرتشتیان کرمان مبنی بر شکرگذاری از سلامتی وجود همایونی به طهران کرده جواب آن که رسیده است به دست آورده‌ام. محض دلگرمی خاطر حضرات که از طوایف قدیم شاه پرست ایران هستند در روزنامه صورت آن را بنگارید.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بوشهر

نظر به کاغذی که در این هفته از بوشهر به اداره رسیده ناظم التجار بوشهر که شرح حالش در غره هیجدهم مرقوم افتاد، به سمت محمره در حجاز بادی حرکت کرده، چون حجاز آتشی در بندر حاضر بوده می‌خواست است از حجاز بادی به آتشی نقل کند، ولی به حکم مأمور مخصوص او را مجبور کردند که در حجاز بادی مسافرت نماید و هر چه بود از این شهر رفت.

حجاز جنگی فرانسه موسوم به «آدرم» که در بندر عباسی بود به بوشهر آمده، کپتان کشتی مذکور از نایب الحکومه دیدن کرده، مشارالیه نیز فردای آن روز در حجاز از



فرمانده مومی الیه باز دید نمود و به جهت احترام نایب‌الحکومه هفت توپ شلیک کردند و از کشتی دولتی نیز جواب دادند و سایر فرانسویان ساکن بندر و غیره نیز از کاپیتان دیدن کردند و کشتی مذکور ظهر چهارم جمادی الثانیه به سمت بصره مسافرت نمود. از قراری که در شهر انتشار یافته دولت فرانسه نیز خیال دارد قونصول جنرالی مطابق قونصول جنرال انگلیس در بوشهر بر قرار نماید و مریضخانه و مدرسه فرانسوی نیز در بوشهر ایجاد نماید. اگر فرانسه چنین امتیازی از دولت ایران حاصل نماید ناچار دول دیگر هم به همین خیال خواهند افتاد و اندک‌اندک این نقطه مطمح نظر و نقطه پلتیک تمام دول خواهد شد.

فی الحقیقه ما ایرانی‌ها باید وقایع و سوانحی که در این سنوات اخیره بر سر چین آمده سرمشق خویش قرار دهیم و عبرت بگیریم و بدانیم که تا چه قدر تنبل و بی‌غیرتیم که همین تنبلی ما سبب ذلت دولت و ملت شده است و نه ما از ماضی عبرت گرفته‌ایم و نه از مستقبل اندیشه داریم.

اهل بوشهر حالیه سه فرقه شده و هر فرقه به طایفه‌ای تعلق دارند. یک فرقه منتسبین علمایند که احدی از حاکم و وزیر و غیره نمی‌تواند خلاف احترام به ایشان رفتار نماید. فرقه دوم بسته به قونصول خانه‌های دول متحابه است و غالباً به قونصول‌خانه انگلیس بسته‌اند، زیرا قونصول‌خانه مزبور نوکر و منتسب بسیار دارد. آن‌هم معلوم است هرگاه ادنی شخصی را حکومت گرفت فوراً مأمور قونصولگری رفته با کمال تشدد شخص مأخوذ را پس می‌گیرد. بعضی هم قونصول فرانسه را ملجأ خود قرار داده‌اند.

فرقه ثالث خود را به گمرکخانه بسته‌اند مخصوصاً از این به بعد چون گمرک دست‌فرنگی است حزب کمار که از همه احزاب زیادتر خواهد شد به همین واسطه هر کس به قدر خودش مقتدر است که کاری از پیش برد.

از طهران به کرمان - جواب تلگراف ۲۰۱

جواب انجمن محترم ناصری زرتشتیان کرمان. تلگراف تشکر شما در سلامت ذات فرشته صفات اقدس شهریاری روحنا فداه رسید و در مجلس وزراء قرائت و تلگراف به پایه سریر همایون عرض و موجب تمجید ملوکانه گردید. اگر چه اولیای دولت همیشه



به فکر و عقاید شاه پرستانه شما اعتماد کامل دارند لیکن مشاهده شواهد آن در هر وقت موجب مزید اعتماد و شایسته تمجید است صمیمانه شما را تمجید و سعادت و برومندی شما را آرزو می‌کنم.

مشیرالدوله

شیراز

قبل از این که از صادرات و واردات مملکت فارس چیزی بنگارم، خوب است مختصری از کثافت شهر شیراز که مرحوم خواجه (قبر خراب شده) در وصفش گفته «عیش مکن که خال رخ هفت کشور است» بنویسم. در این شهر که پای تخت کشور فارس است و می‌گویند کیخسرو در آن سلطنت کرده و کیکاوس بر آسمان عروج نموده‌اند، آن درجه کثافت تراکم گرفته که قوه ناطقه امثال من از ذکر آن عاجز است، مگر صاحب «مقالات مصاحبه» در وصفش چیزی نگارد.

محلله‌ای پیدا نمی‌شود که در او بوی تعفن نباشد، زیرا تمام زیر آبهای حمام و جاهای مبال در میان کوچه‌ها واقع در این هوای گرم آن قدر عفونت دارد که مزیدی بر آن متصور نیست، و نمی‌شود تابستان در شیراز ماند. این که من از کثافت شیراز شکایت دارم بالنسبه به خیابانهای طهران است، نه نظافت شهرهای اروپا.

وضع حالیه خصوصاً در این شهر طوری شده که هیچ‌کس نمی‌تواند صحبتی بدارد. ملاها می‌گویند بابی یا مرتد شده، عوام می‌گویند دو کلمه انگلیسی یا فرانسوی خوانده فرنگی مآبی به خرج می‌دهد، اهل دیوان هم محض منافع شخصی می‌گویند جمهوری طلب شده، قتلش لازم بلکه الزم است. انسان در عسر حرج می‌افتد که چه بکند، به این واسطه سلامت نفس را در سکوت می‌داند، هر چند در مقام گفتار خموشی صد عیب در کار آرد. چندی قبل در روزنامه پرورش درج شده بود که در سر دیزک شیراز جعفر نام پسر یوزباشی حسن شرارت می‌کند. آن روزنامه که به شیراز رسید چندی جعفر مخفی شد، چیزی نگذشت که سر بر آورد و طلوعی از اول روشن‌تر نمود و حرفش این بود که به بینید چه قدر من مشدی بودم که در روزنامه منطبعه مصر که اهمیت سیاسی دارد از من شکایت می‌نویسند (ماشالله مشدیهای ما هم از اهمیت روزنامه منطبعه در مصر مطلعند)



و به این واسطه ادعایش خیلی زیاده از سابق شده، به مردم بیچاره اذیت می‌کند. و شیخ عبدالحسین نام نوکر فتح الملک نیز با او همدست شده خوب بازار شرارتشان گرم است این دفعه اگر روزنامه پرورش برسد خوب جعفر پرورش خواهد یافت و بدین افتخار که دو دفعه در روزنامه تایمس ایران از من بد نوشته‌اند جعفرخان خواهد گردید و بر حکومت یاغی خواهد شد. امیدواریم همچنان که جعفر به مندرجات پرورش اهمیت می‌دهد قدری هم حکومت اهمیت داده، این گونه سنگها را از جلو راه مسلمانان بردارد که مار چون کهن شد افعی گردد.

راستی از قراری که مذکور می‌دارند در مندلیج خاک عثمانی سرحد کرمانشاهان جنگ غریبی ظاهر شده. یعنی حسین قلی خان ابوغدازه صارم السلطان سردار والی پشتکوه به اتفاق داود خان رئیس ایل کلهر در خاک عثمانی می‌جنگد و تاکنون چند اراده توب از عشایر عثمانیها گرفته‌اند. نمی‌دانیم پس از مراجعت اعلیحضرت همایونی کار میانه عشایر طرفین به صلح خواهد انجامید یا بیچاره حسین قلی خان مقصر خواهد گردید. (گویا مطالب همان است که از بغداد در هفته گذشته به ما نوشته بودند و ما در صفحات روزنامه پرورش درج کردیم و این انتشارات خالی از حقیقت است، پرورش).
شهر شیراز سپرده به اعتماد السلطان بیکلر بیگی است. فی الواقع زمان اختیار حکومت هم با آنهاست.

افواج ساخلو فارس

برحسب قرار داد دولتی همیشه دو فوج سرباز باید در شیراز ساخلو یعنی حاضر خدمت باشد. یکی از این دو فوج مخصوص بودند که در زمان شاه شهید با نایب السلطنه بود. بعد از شهادت شاه از نایب السلطنه گرفته به فرمانفرما دادند. فرمانفرما چون از سپه سالاری معزول و به حکومت ایالت فارس منصوب گردید، فوج مخصوص را همراه خویش به شیراز آورد. تا امسال هر چه دزدی در شهر شیراز می‌شد از آنها بود. یعنی برحسب قانون حق داشتند، زیرا سربازی که جیره واجب ندارد ناچار باید دزدی کند. قانون اروپا که سهل است قانون جمهوری آتازونی نیز بر دزدی آنها که عمل مشروعی است تصدیق می‌کند، تا این که با فلاکت تمام کوچ کرده به طهران رفتند.



فوج دیگر فوج زرند بود که قدری منظم تر می نمود. الحمدلله آن هم خراب شد. دو روز قبل سان دیدند که مواجب بدهند، به سر خودت، بدون هیچ اغراق می نویسم صدوپنجاه نفر سرباز داشتند که از هشتصد نفر صدوپنجاه نفر باقی مانده بود. خداوند برکت بدهد به حمالهای در مسجد وکیل که به واسطه کثرت و بیکاری حاضرند به جای سرباز در سان حاضر شوند. پس از سان فوج دروغی هیچ کس نپرسید که این سرباز چندین ساله چرا مشق نمی توانند بکنند و در پیش شاهزاده مؤید الدوله فرمانفرمای فارس خیلی تمجید از نظم فوج کردند که فلان سلطان سرتیب رئیس فوج خیلی منظم این فوج را نگاه داشته و یک طاقه شال هم به او خلعت داده شده و این ماه هم رفتنی هستند و به جای آنها فوج ملایر می آید و عوض فوج مخصوص فوج کمره آمده اند. کرارا از جلو سرباز خانه گذشته ام، عوض شیپور و موزیک نظامی صدای دایره و نی بگوش می رسد و دشتی وراک شیرازی خوب می خوانند.

روزی سان توپچی می دادند، اسب های توپخانه تمام یابوهای آرد کشهای شیراز بود که فلان الدوله کرایه کرده به توپ بسته بودند.

مسیو «سیمان» رئیس گمرکات بنادر که از شیراز عازم بوشهر بود در کتل دختر یا کتل پیره زن که آن طرف کازرون واقع است حضرات تنکستانی ها لخت کرده و دو زخم جزئی هم به او زده اند. از قرار تلگراف خود مشارالیه گویا به تحریک دریایی حکمران بنادر بوده است.

و جهت عداوت همان که کماندانی جهاز پرس پولیس را از دریایی گرفته به مسیو سیمان داده اند.

ادیب اریب آقا میرزا آقا متخلص به فرصت شیرازی که از فحول شعرای این عصر است، در استیلای اروپاویان به چین درسه بیت تاریخی گفته و آن این است:

آمد و بنیاد جدل بر نهضاد
 زیروزبر کرد و درش را گشاد
 رفت هلا مملکت چین به باد

لشکری از خاک اروپا به چین
 حصن پکن را که بدی پای تخت
 از پی تاریخش فرصت نوشت



بغداد

خبرنگار ما از بغداد می‌نویسد که نامق پاشا والی بغداد مشغول جمع‌آوری اعانه جهت تمدید خط آهن حجاز است. از خداوند مسئلت می‌نمائیم که ایشان را به اجرای این عمل خیر موفق فرماید.

عموم اتباع دولت علیه ایران در عراق از رأفت و مهربانی‌های مشاور الملک شکر گذار و مرفه الحال‌اند.

حاجی علی‌آقا تاجر تبریزی که از تجار خیر وطن دوست است سالهاست که در خیال بنا و ایجاد مریضخانه جهت مرضای فقرای زوار در کاظمین افتاده تا آن بیچاره‌ها از بی‌دوانی و بی‌غذائی در گوشه و کنار جلوخان صحن مطهر تلف نشوند، لکن از آنجائی که ایجاد و تأسیس این خیر از عهده یک نفر برنیاید و ناچار دیگران هم باید همراهی و شرکت نمایند تا صورت خارجی به هم رسانند. تا حال بدین خیال موفق نشده است لکن در هر گوشه که حاج مشارالیه مرضی بی‌کس یافت فوراً طبیب و دوا از برای او حاضر کرده برادروار از او پرستاری می‌کند و در کمال نرمی و گرمی کاسه شوریبا دست گرفته بر بالای سر مریض حاضر می‌شود. از خداوند خواستاریم که امثال این گونه تجار ملت پرست ما را هر روز زیادت کند تا دست به دست داده کاری از پیش برند که سبب خیر دنیا و آخرت باشد و باعث عمران گردد.

چیزی از مرضای متولین به خاطر مرسید که لازم است در پرورش جهت اطلاع زوار عتبات عالیات درج شود، و آن این است: زواری که در کاظمین وارد شده در کاروانسرا منزل می‌کنند هرگاه در میان آن‌ها یکی دو مریض باشد، چشم آن مریض به شخص خانچی است که از او در غربت پرستاری نماید، صاحب منزل هم چندان به زبان خود را دوست و محب مریض قرار می‌دهد که گویا برادر صلبی اوست و می‌گوید بجان خدمتگذارم و طیبی برای شما حاضر می‌کنم که دو روزه رفع کسالت شما را بنماید و قریه الی الله و محض نوع دوستی نیز لازم است که بعضی چیزها به شما بگویم و آن این است که مأمورین کارپردازی از ناخوشی تو مطلع شده‌اند، و اگر بفهمند که چه داری فوراً مایملکت را تصرف کرده تو باید از بی‌غذایی بمیری و اگر احیاناً بر بالین تو آمدند بگو پیاده هستم و پول دوا و غذا ندارم تا آن‌که از شر ظلم ایشان آسوده شوی. مریض



بیچاره نیز چون مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید ترسناک است، به قول صاحب خانه اعتماد کرده خود را دست او می دهد و خانچی هم فوراً حکیم جعلی بر سر مریض آورده به طبابت حکیم و پرستاری خانچی غالب مریض راه عدم می سپارد و اموال او را ضبط کرده به اسم زوار پیاده در تل احمر دفن می کنند.

در کاظمین قریب هشت نه مغازه ماهوت فروشی دارد و غالب یهودی بغداد هستند که عامل آن ها چند نفر ایرانی است. ما هوتهای پنبه و زرهای بدل را به قیمت اعلا به فروش می رسانند.

خوب است شرکت اسلامی به توسط وکلای عظام خود مغازه در بازار بغداد که محل تجارت عام است باز نماید و از هر نوع منسوجات کار ایران در مغازه جهت فروش حاضر نماید و اعلانی هم در بالای مغازه به اسم شرکت اسلامی نصب نماید که هر کس عبور می کند بداند امتعه ایران در آن جا به فروش می رسد و به همین ترکیب در کربلا و نجف اشرف و کاظمین نیز مغازه افتتاح نماید. البته هم خدمتی به زوار کرده و هم خود شرکت متنتفع خواهد شد.

قبول تبعیت خارجه

(متعلق به کاغذ بادکوبه نمره ۱۸)

هفته گذشته خبرنگار ما از بادکوبه در خصوص بعضی از تجار ایرانی که مخارج گزاف کرده تبعه روس می شوند شرحی نوشته بود، ما وعده دادیم عقیده خودمان را نیز در این خصوص بنمائیم.

یکی از دروس حکمت که حکما به تلامیذ خود می آموزند سبب و مسبب است. یعنی چه آدم را برانگیخت که در بهشت گندم بخورد و چه حيله و دسیسه سبب میل آدم به گندم شد.

پس ما اولاً باید بدانیم جهت و علت چیست که رعایای ایران مایل به تبعیت خارجه می شوند. دوم باید بهمفیم که از کجا در معلول یعنی فاعل این عمل این علت پیدا شده است. اگر طبیب در مریض خوش تشخیص مرض کرد و «خودغرض» نباشد تداوی آن بسیار سهل نماید. ولی افسوس که اطبای ما تشخیص مرض به خوبی می دهند ولی



«خودغرضی» مانع است که تداوی آن کنند. بدین واسطه همیشه مریض فریاد می‌زند و داد می‌کند و پرستار شکایت از کثرت زحمت دارد و طیب از هر دو تشکی، هر ساعت بنا به اقتضای وقت صحبتی می‌دارد، یک دفعه صراحتاً جواب می‌دهد که مرض اندرونی است و هیچ علاج ندارد و زمانی می‌گوید پرستار کاهلی کرد و درست ترتیب دوانکرد و به وقت بر بالین مریض حاضر نشد تا ناخوشی شدت کرد. و گاهی می‌گوید همه گناه از مریض است، پرهیز نمی‌کند و از سرما و گرما خود را حفظ نمی‌نماید و در عین صحت و اهمه او را گرفته خود را ناتندرست کرده است. یا می‌گوید (مریضی که از عشق تب می‌کند علاجش دو عناب لب میکند). مختصر، همین ترکیب طیب به دفع الوقت می‌گذراند و جمعی را مضطرب و معذب می‌دارد که خودش طرف رجوع باشد.

نمی‌توان گفت تمام تجار که تبعه روس می‌شوند قصدشان مراجعت به ایران و زور گفتن و زرزالت کردن است، بلکه علت عمده ترس و ظلم از حکام داخله و مأمورین خارجه است، والا اگر نه این بود چرا هیچ انگلیسی تبعه روس نمی‌شود و هیچ روسی در تحت حمایت انگلیس بیرون نمی‌آید و من وقتی مستریح در خانه خویش آرمیده باشم و بدانم دزد نیست نه حصار بر دور خانه خود می‌کشم و نه در خانه قفل می‌کنم، ولی وقتی شنیدم دزد در شهر پیدا شده هر شب به یکی از خانه‌های شهر داخل می‌شوند و جان و مال تلف می‌کنند و پرسشی نیست، شرط عقل این است که من بر گرد خانه و لانه خویش حصار کنم و جان و مال خویش محافظت نمایم ولو این که دزد هم هرگز نداند که چنین خانه‌ای در شهر هست و هیچ وقت هم به خیال دستبردی به خانه من نباشد.

چندان که بر دولت معلوم است که چرا رعیت او به خارجه پناه برده، همین قدر بر ملت سرزنش و نکوهش است که چرا ترک دولت و متبوع خویش نموده که ذلت و حقارتی در عالم، فوق ترک تبعیت نیست، خوب است آنان که ترک تبعیت می‌کنند اسم ایرانی از روی خویش بردارند که بسیار بی‌غیرتی و بی‌حمیتی است که فردی از افراد ملت شش هزار ساله که همیشه دیگران در زیر لوای ایشان آرمیده‌اند پناه به دیگران برد ولو دولت او ظالم و ستم پیشه باشد. و هم‌چنین دول شش هزار ساله را دریغ است که چندان در امورات بی‌مبالا باشد که افراد رعیت او به بعیت دیگران میل کند.

